

کارکردهای اصل عفاف در حقوق خانواده

تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۶

تاریخ تأیید: ۹۴/۷/۱۴

فرج‌الله هدایت‌نیا*

۴۱

حقوق اسلامی / سال سیزدهم / شماره ۵۱ / زمستان ۱۳۹۵

چکیده

عفاف به معنای پاک‌دامنی، فقط یک اصل اخلاقی نیست، بلکه آثار فقهی متعددی بر آن بار می‌شود. در یک تقسیم کلی، کارکردهای اصل عفاف در فقه و حقوق خانواده به «ایجابی» و «سلبی» تقسیم می‌گردد. در کارکرد ایجابی، عفاف می‌تواند نکاح را واجب کند. همچنین می‌تواند پاسخ‌گویی به مطالبات جنسی همسر را بر شوهر واجب گرداند. در کارکرد سلبی، عفاف می‌تواند مقتضی گسست زوجیت و انحلال نکاح گردد. هرچند درباره بعضی فروع مسئله به لحاظ فقهی اتفاق نظر وجود ندارد، ولی از منابع فقه اسلامی این‌گونه برمی‌آید که حفظ پاک‌دامنی و دفع خطر آلوده‌دامنی به منزله قاعده‌های فقهی منشأ اثر است.

واژگان کلیدی: عفاف، حقوق، خانواده، زوجین، طلاق، طلاق قضایی.

* استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (hedayat47@gmail.com).

مقدمه

واژه‌شناسان عفاف را در معنای عام به منع یا خودداری از حرام معنا کرده‌اند (ر.ک: فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۹۲/ جوهری، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۱۴۰۵/ طریحی، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۱۰۱). بعضی نیز آن را خودداری از فعل قبیح یا منع از هر آنچه سزاوار نیست، معنا کرده‌اند (ر.ک: ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۳). مقصود از عفاف در معنای خاص، حاصل شدن حالتی برای نفس و جان آدمی است که به وسیله آن از غلبه و تسلط شهوت جلوگیری می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۵۷۳). عفاف به معنای پاک‌زیستی و حفظ دامن از آلودگی، از جایگاه ارزشی ممتازی در دین مبین اسلام برخوردار است. اسلام منزلت «عفیف» را تا رتبه مجاهد شهید و فرشته مقرب بالا برده است. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ لَكَادَ الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ: مجاهد شهید در راه خدا اجرش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد اما خویشتنداری می‌کند چنین شخص خویشتن‌دار نزدیک است که فرشته‌ای از فرشتگان خدا باشد» (نهج‌البلاغه، ۱۴۱۴، ح ۴۶۶). از سوی دیگر، از نظر اسلام راهی برای عفیف‌ماندن جز ازدواج یا خویشتن‌داری جنسی وجود ندارد. این بیان خدای متعال در قرآن کریم است که فرمود:

مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید ...، اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد ... و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز گرداند (نور: ۳۲-۳۳).

بدین ترتیب یکی از مبانی ازدواج در اسلام برای زن و مرد، پاک‌دامنی و پاک‌زیستی است.

نکته مهمی که باید بدان اشاره شود اینکه وضعیت زن و شوهر در امور جنسی متفاوت است؛ زیرا اگر همسر مردی ناشزه باشد یا دچار ناتوانی جنسی گردد، می‌تواند از وی جدا شود یا با حفظ رابطه زوجیت، همسر دیگری به عقد دائم یا متقطع اختیار نماید؛ بنابراین او می‌تواند خود را از خطر آلوده‌دامنی حفظ نماید، در حالی که وضعیت زن از این جهت متفاوت است، وی حق طلاق ندارد و از سویی تا از قید زوجیت فعلی خلاص نشود، نمی‌تواند شوهر دیگری اختیار نماید. در این صورت، اگر راهی برای

گسست نکاح وی وجود نداشته باشد، خطر آلوده‌دامنی وی را تهدید می‌کند. فقه و حقوق خانواده نمی‌تواند به قواعد اخلاق اسلامی بی‌اعتنا بوده، یا نافی آن باشد. اصل دهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد:

از آنجاکه خانواده واحد بنیادی جامعه اسلامی است، همه قوانین و مقررات و برنامه‌ریزی‌های مربوط باید در جهت آسان‌کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی باشد.

اکنون مسئله مورد بررسی در این پژوهش کوتاه این است که آیا عفاف فقط یک اصل ارزشی و اخلاقی است یا کارکرد فقهی و حقوقی دارد؟ آیا اصل عفاف می‌تواند سبب عقد نکاح یا منحل‌کننده زوجیت باشد؟ فرضیه نویسنده این است که عفاف به‌لحاظ فقهی در حقوق خانواده منشأ اثر است؛ یعنی اگر میان پاک‌زیستی از یک سو و نکاح یا همبستری یا فکّ زوجیت ملازمه‌ای صورت گیرد، این امور واجب می‌گردد. برای بررسی این فرضیه، مجموعه کارکردهای اصل عفاف در فقه خانواده را در دو بند کلی مطالعه خواهیم کرد. در برخی موارد، اصل عفاف نکاح یا همبستری را واجب می‌گرداند. از این کارکرد اصل عفاف به «کارکرد ایجابی» تعبیر کرده، آن را بررسی خواهیم کرد. در برخی موارد نیز اصل عفاف، مقتضی فکّ زوجیت یا انحلال آن است؛ از این کارکرد به «کارکرد سلبی» یاد کرده، آن را مطالعه می‌کنیم. پیش از ورود به مباحث، لازم است به دو نکته اشاره شود:

نکته نخست اینکه به جز قسمتی از مباحث بخش نخست این پژوهش که به‌طور مشترک به حقوق زن و مرد می‌پردازد، رویکرد اصلی نوشتار حاضر درباره حقوق زن است. با این حال، ما آن را «کارکردهای اصل عفاف در حقوق خانواده» نام‌گذاری کرده‌ایم؛ زیرا منظور از زن در این مباحث، «زوجه» است. به عبارت دیگر، نوشتار حاضر آثار اصل عفاف را در حقوق خانوادگی زن بررسی می‌کند؛ بنابراین جایگاه اصلی این بحث در حقوق خانواده است.

نکته دوم آنکه حقوق موضوعه جمهوری اسلامی ایران درباره تأثیر اصل عفاف در ایجاب یا فکّ زوجیت، بسیار ناقص است و به دشواری می‌توان از آن به اشاراتی دست یافت. این نوشتار می‌کوشد مسئله تحقیق را از منظر فقه اهل بیت علیهم‌السلام

بررسی کند. نتایج این تحقیق می‌تواند برای اصلاح و تکمیل قوانین خانواده و نظام دادرسی عادلانه مفید باشد.

۱. کارکردهای ایجابی اصل عفاف

ازدواج در اسلام واجب نیست. همچنین مطابق نظر مشهور، رابطه جنسی با همسر در کمتر از مدت چهار ماه بر شوهر واجب نیست. اصل عفاف می‌تواند ازدواج را واجب کند؛ همچنین می‌تواند آمیزش با همسر را بر شوهر واجب نماید. از این کارکرد اصل عفاف به کارکرد ایجابی تعبیر می‌کنیم و آن را بررسی خواهیم کرد.

۱-۱ اصل عفاف و وجوب عقد نکاح

به لحاظ فقهی عقد نکاح واجب نیست، ولی اگر خوف فساد باشد، وجوب ثانوی می‌یابد. برای تبیین این مطلب نخست حکم اولی عقد نکاح و سپس اثر اصل عفاف در وجوب ثانوی آن تبیین می‌گردد.

۱-۱-۱. استحباب ذاتی عقد نکاح

در باره حکم نفسی یا اولی نکاح میان فقهای عظام اتفاق نظر دیده نمی‌شود. دیدگاه‌های فقهی در مورد حکم اولی نکاح به شرح ذیل است:

۱. اباحه نکاح: گروهی از فقها نکاح را در حالت عادی مشروع و مباح شمرده‌اند و برای کسی که به آن شوق دارد، مستحب دانسته‌اند. ابن‌حمزه می‌نویسد: «نکاح نسبت به کسی که با وجود توانایی، به آن شوقی ندارد، نه مستحب و نه مکروه، بلکه جایز است» (طوسی، ۱۴۰۸، ص ۲۸۹). شیخ طوسی در یکی از آثارش این نظریه را پذیرفته و نوشته است:

مردم بر دو دسته‌اند: گروهی که به نکاح اشتیاق دارند و بر آن توانا هستند و گروهی که اشتیاق آن را ندارند؛ پس بر دسته اول مستحب است که ازدواج کنند و آن کس که اشتیاق نکاح ندارد، مستحب است که ازدواج نکند (همان).

همین نظریه در شرائع الإسلام نیز دیده می‌شود (حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۲۱۰). صاحب جواهر الکلام نیز می‌نویسد: «نکاح مشروع است و برای کسی که به آن شوق دارد، به

- اجماع منقول و محصل مسلمین مستحب است» (نجفی، [بی تا]، ج ۲۹، ص ۸).
۲. **استحباب نکاح:** گروهی از فقها نکاح را برای همگان مستحب دانسته‌اند. علامه می‌نویسد: «نکاح مستحب است» (حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵). سید یزدی می‌نویسد: «نکاح به خودی خود مستحب است» (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۷۹۵) و در استحباب آن میان کسی که نسبت به آن شوق داشته یا بی‌میل باشد، تفاوتی نیست (همان، ص ۷۹۷/طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۴۵). استحباب نفسی نکاح، نظر مشهور فقها به شمار می‌آید (حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۲۱۰/عاملی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۱۰)، بلکه بعضی در مورد آن ادعای اجماع کرده‌اند (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۷۹۵/طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۴۵).
۳. **استحباب مؤکد نکاح:** نظریه دیگری که وجود دارد اینکه نکاح برای اشخاص عادی از مستحبات اکیده است. شیخ انصاری نوشته است: «اعلم أنه یستحب النکاح إستحباً مؤکداً: بدان که نکاح مستحب مؤکد است» (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۳۱). امام خمینی نیز بر استحباب مؤکد نکاح تصریح کرده است (خمینی، [بی تا]، ج ۲، ص ۲۳۶).
۴. **وجوب نکاح:** برای نظریه وجوب نکاح، قائلی یافت نشد، جز اینکه شیخ طوسی و بعضی دیگر از شخصی به نام داود نقل کرده‌اند که وی نکاح را بر مرد و زن واجب می‌دانسته است (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۴۶/عاملی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۹).
- به نظر می‌رسد حکم اولی نکاح استحباب باشد، بلکه استحباب مؤکد آن نیز محتمل است. از آیات و روایات موجود، استحباب نکاح به روشنی قابل استنباط است. خدای متعال به تزویج بی‌همسران فرمان داده است (ر.ک: نور: ۳۲) و فرمان به نکاح با اباحه آن سازگاری ندارد (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۲). از سوی دیگر، فلسفه ازدواج فقط ارضای نیاز جنسی نیست تا گفته شود اگر کسی به آن شوقی ندارد، ازدواج برای وی مستحب نیست. نکاح فواید متعددی دارد که از جمله آن فرزندآوری و تربیت نسل توحیدی است: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا يَمْنَعُ الْمُؤْمِنَ أَنْ يَتَّخِذَ أَهْلًا لَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يَرْزُقَهُ نَسَمَةً تُثْقِلُ الْأَرْضَ بِلَا إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ» (ابن بابویه قمی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۳۸۲)؛ بنابراین در استحباب آن نباید تردید کرد، بلکه استحباب آن ضروری مذهب و حتی ضروری دین است (ر.ک: بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۳، ص ۱۰).

۲-۱-۱. اثر عفاف در وجوب ثانوی عقد نکاح

همان گونه که اشاره شد، نکاح، مباح یا مستحب است. با این حال، اباحه یا استحباب نکاح، حکم اولی آن است و با عروض عناوین ثانوی می تواند واجب گردد. عناوین ثانوی واجب کننده نکاح متعدّدند. ممکن است فردی از راه نذر یا عهد یا قسم، خود را به ازدواج ملتزم نماید. با توجه به وجوب وفای به نذر، عهد و سوگند، ازدواج بر وی واجب می شود و این وجوب ثانوی است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۷۹۷). امر والدین نیز واجب کننده نکاح است؛ زیرا اطاعت فرمان والدین، واجب است و این امر از حقوق آنان بر فرزندان است (نهج البلاغه، ۱۴۱۴، ص ۵۴۶). وجوب اطاعت والدین فقط یک استثنا دارد و آن امر به معصیت خدای متعال است (ر.ک: عنکبوت: ۸/ لقمان: ۱۵).

از جمله عناوین واجب کننده نکاح، خوف ضرر یا خطر آلوده دامنی است. هرگاه کسی بداند یا احتمال دهد در حالت عزوبت، ضرری متوجه وی می شود - مثل اینکه به نگاه نگاه حرام یا لمس حرام یا زنا آلوده شود - نکاح بر وی واجب می گردد. شیخ انصاری می نویسد:

ولو خاف أن یفرضی ترکه إلى الوقوع فی الزّنی و شبهه، کالنظر واللّمس و غیرهما وجب ...؛
اگر بترسد که ترک نکاح موجب وقوع در زنا و مانند آن از نگاه حرام و لمس حرام
گردد، واجب می گردد (انصاری، ۱۴۱۵، ص ۳۱).

وجوب ثانوی نکاح برای حفظ عفاف و پیشگیری از آلوده دامنی در منابع متعدّدی دیده می شود (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵/ طباطبایی یزدی، ج ۲، ص ۷۹۷/ بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۲۳، ص ۱۷). حکم وجوب در این صورت، حکمی ثانوی و از باب مقدمه واجب است؛ زیرا اجتناب از معصیت واجب است و اگر این امر متوقف بر ازدواج باشد، ازدواج واجب می گردد. گاهی فرد از راه های دیگری می تواند از وقوع در معصیت اجتناب نماید؛ در این صورت به دلیل فقدان ملازمه میان عفت و نکاح، نکاح واجب نخواهد بود. به همین دلیل، مالکیه، حنفیه و شافعیه وجوب نکاح را در فرض مذکور مشروط به مواردی دانسته اند که شخص نتواند از راه دیگری خود را کنترل نماید (غروی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۱۷-۱۵).

۳-۱-۱. اثر فقهی - حقوقی وجوب ثانوی عقد نکاح

یکی از مباحث مهم فقهی، مسئله استقلال دوشیزه رشیده در عقد نکاح یا ابتدای آن بر اذن پدر و جد پدری است. در مورد این مسئله، دیدگاه‌های متنوعی وجود دارد که این نوشتار از ورود در این بحث خودداری می‌نماید (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۱۲۰-۱۲۱). ابتدای عقد دوشیزه بر اذن پدر یا جد پدری، به شرایط عادی و به اصطلاح حکم اولی مسئله ناظر است و در برخی موارد اجازه پدر یا جد پدری ساقط خواهد بود؛ مثل اینکه مخالفت پدر یا جد پدری موجه نباشد (حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۲۲۱/خمینی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۵۴) یا استیذان از پدر و جد پدری عادتاً غیرممکن باشد (طباطبایی یزدی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۸۶۵). قانون مدنی نیز در مواد ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ متعرض این مطالب شده است که متن این مواد این گونه می‌باشد:

ماده ۱۰۴۳.ق.م.: نکاح دختر باکره اگرچه به سن بلوغ رسیده باشد، موقوف به اجازه پدر یا جد پدری اوست ...

ماده ۱۰۴۴.ق.م.: در صورتی که پدر یا جد پدری در محل حاضر نباشند و استیذان از آنها عادتاً غیرممکن بوده و دختر احتیاج به ازدواج داشته باشد، وی می‌تواند اقدام به ازدواج نماید.
تبصره: ثبت این ازدواج در دفترخانه منوط به احراز موارد فوق در دادگاه مدنی خاص می‌باشد.

یکی دیگر از موارد سقوط اذن پدر و جد پدری، خوف فساد است. هرگاه دختر به ازدواج نیاز داشته باشد و بدون آن در معرض فساد باشد، ولی پدر یا جد پدری با آن موافق نباشد، دختر می‌تواند ازدواج کند و مخالفت پدر و جدی پدری - هرچند موجه باشد - مانع نخواهد بود. مبنای سقوط اذن پدر و جد پدری در موارد مذکور، نفی حرج یا ضرر است (طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۱۱، ص ۹۵/انصاری دزفولی، ۱۴۱۵، ص ۱۲۷/سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۴، ص ۲۶۴/موسوی خویی، ۱۴۱۸، ج ۳۳، ص ۲۱۹/خوانساری، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۱۶۲). در این صورت میان موارد و مصادیق حرج یا ضرر تفاوتی نیست.

عبارت مواد ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ به گونه‌ای تنظیم شده است که فرض مورد بحث را

شامل نمی‌شود؛ زیرا جمله «دختر احتیاج به ازدواج داشته باشد»، عطف به جملات پیشین است و فرع مستقلى نیست.

۲-۱. اصل عفاف و وجوب هم‌بستری

عقد نکاح برای زوجین حق استمتاع ایجاد می‌کند. حق استمتاع زوج، مطلق است، ولی مطابق نظر مشهور، حق زوجه بر مواقعه، چهار ماه یک بار است. مبتنی بر این مطلب، اصل عفاف می‌تواند مواقعه را بر زوج در کمتر از چهار ماه نیز واجب نماید.

۲-۱-۱. حدود زمانی حق استمتاع زوجه

مطابق نظر مشهور، حق مواقعه زوجه چهار ماه یک بار است و وی بیش از آن حقی بر شوهر ندارد (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۴ / طرابلسی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۲۲۳ / حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۶۰۶ / همو، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۲۱۴). در نفی استحقاق زوجه در کمتر از چهار ماه، میان زوجه جوان و سالمند یا حاضر و مسافر و غیر آن تفاوتی گذاشته نشده است (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۸۱۰). این مسئله بدان‌معناست که ترک مواقعه با زوجه در مدت کمتر از چهار ماه مجاز است و به نشوز زوج منتهی نمی‌گردد. مستند نفی وجوب مواقعه در زمان کمتر از چهار ماه، مفهوم‌گیری از روایت صفوان بن یحیی از امام رضا علیه السلام است. وی می‌گوید:

از امام راجع به مردی پرسیدم که همسر جوانی دارد و شوهر مواقعه با او را چند ماه یا یک سال ترک می‌کند، نه به این دلیل که به وی ضرر برساند و مورد آزار قرار دهد، بلکه به خاطر اینکه مرد مصیبت دیده است؛ آیا مرد مرتکب معصیت شده است؟ امام در پاسخ صفوان فرمود: «إِذَا تَرَكَهَا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ كَانَ آثِمًا بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ بِأَذْنِهَا: اگر بیش از چهار ماه مواقعه با او را ترک کند، معصیت کرده است، مگر اینکه با اجازه همسرش باشد» (ابن بابویه قمی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۰۵ / طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۴۱۹).

این روایت به‌لحاظ سند، صحیح و قابل استناد است (سبحانی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۰۴). به‌لحاظ دلالت نیز ایرادی بر آن وارد نشده و مورد قبول فقها واقع شده است (موسوی خوینی، ۱۴۱۸، ج ۳۲، ص ۱۱۷). با این حال، به نظر می‌رسد روایت مذکور نسبت به مواقعه در کمتر از چهار ماه مفهوم ندارد. موضوع این روایت، شخص مصیبت‌زده‌ای

است که بدون قصد اضرار به زن، مواقعه با وی را ترک می‌کند، ولی امام فرموده‌اند: این شخص حداکثر تا چهار ماه می‌تواند مواقعه با همسرش را به تأخیر بیندازد. از این بیان استفاده نمی‌شود که همه افراد می‌توانند تا چهار ماه از همسرشان فاصله بگیرند، ولو اینکه عذری نداشته باشند (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۱۴۸۲).

از آیه شریفه ۲۳۳ سوره مبارکه بقره و روایاتی که درباره آن وارد شد، می‌توان در تقویت استدلال مذکور بهره برد. در قسمتی از این آیه این‌گونه آمده است: «... لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ...: هیچ مادری نباید به سبب فرزندش زیان ببیند و هیچ پدری [نیز] نباید به خاطر فرزندش [ضرر ببیند]». مطابق صحیحه ابوالصباح کنانی از امام صادق^ع، مقصود از «مضاره» در این آیه، جماع است. وی می‌گوید از امام درباره قول خدای متعال - لا تضارّ ... - پرسیدم. امام فرمود:

چنین بود که بعضی از زنان شیرده به خواسته شوهر برای همبستری تن نمی‌دادند و می‌گفتند: نمی‌گذارم چنین کاری صورت گیرد؛ می‌ترسم باردار شوم و این فرزندم را که شیرخوار است از بین ببرم و همچنین هنگامی که زنی باردار شوهر خویش را به همبستری دعوت می‌کرد، با امتناع مرد روبه‌رو می‌شد. مرد می‌گفت: می‌ترسم با تو همبستر شوم و در نتیجه فرزندم را از بین ببرم. برای همین بود که زن را ترک می‌گفت و با او هم‌آغوش نمی‌شد. خداوند نهی کرد از اینکه مرد همسر خویش را آزار و زیان رساند و یا زن نسبت به شوهرش بی‌اعتنایی کند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۴۱).

در این روایت با وجود جهتی که ممکن است عذر تلقی گردد، از ترک نکاح و مضاره مرد نسبت به زن یا عکس آن نهی شده، جهت مذکور عذر شمرده نشده است؛ به طریق اولی در جایی که اصلاً عذری وجود نداشته باشد یا به قصد اضرار مباشرت ترک شود، این کار محرم خواهد بود. این آیه شریفه، صغرای اضرار را ثابت کرده است و در نتیجه به عمومات لاضرر برای مسئله مورد بحث می‌توان تمسک جست؛ افزون‌براین خود دلیل مستقلی بر حرمت مضاره از راه ترک مباشرت است (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۱۴۸۶).

۲-۱-۲. اثر اصل عفاف در حق زوجه بر مواقعه

در مبحث پیشین، نظر مشهور مبنی بر حق زن بر مواقعه در محدوده زمانی چهار ماه

یک بار، نقد و بررسی شد. اکنون می‌توان گفت بر فرض که نظر مشهور پذیرفته شود، این حکم را باید «حکم اولی شرعی» شمرد و آن را ناظر به شرایط عادی تلقی کرد؛ در نتیجه اگر نیاز جنسی زن به دلایلی همچون جوانی یا بیش‌فعالی بیش از دیگران باشد، در بسیاری موارد ترک موافقه برای وی حرجی بوده، ممکن است وی را در معرض معصیت و آلودگی اخلاقی قرار دهد؛ از این رو بر زوج لازم است به نیاز همسرش توجه کند یا وی را رها سازد. صاحب عروة الوثقی با اشاره به همین مطلب می‌نویسد:

إذا كانت الزوجة من جهة كثرة ميلها و شبقها لا تقدر على الصبر إلى أربعة أشهر بحيث تقع في المعصية إذا لم يوافقها فالأحوط المبادرة إلى موافقتها قبل تمام الأربعة أو طلاقها و تخلية سبيلها: اگر زوجه از جهت کثرت میلش قادر بر صبر تا چهار ماه نیست، به گونه‌ای که اگر با وی موافقه نشود، در معصیت واقع می‌شود، احتیاط آن است که زوج پیش از تمام شدن چهار ماه به موافقه با وی مبادرت ورزیده یا وی را طلاق دهد (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۸۱).

این مطلب در منابع دیگر نیز مشاهده می‌شود. برخی نوشته‌اند:

هرگاه زوجه قادر به صبر تا چهار ماه نباشد، به حیثی که زوج خوف داشته باشد وی در حرام واقع شود، پس احتیاط آن است که به همبستری با وی قبل از چهار ماه مبادرت ورزد یا وی را طلاق داده و آزادش گذارد (حسینی سیستانی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۰۴).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، فقهای مزبور به صورت جزمی فتوا نداده‌اند و حکم را موافق احتیاط دانسته‌اند. درباره مبنای احتیاط در مسئله پیش‌گفته، گمانه‌هایی مطرح شده، مناقشاتی نیز صورت گرفته است. ممکن است دلیل احتیاط، روایت مرسله امام صادق علیه السلام باشد. از امام علیه السلام نقل شده است که فرمود:

هر کس تعدادی از زنان را نزد خود نگاه دارد و نتواند با آنان آمیزش نماید و یکی از آنان مرتکب زنا شود، پس گناه زن زانی بر عهده اوست (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۴، ج ۲۱، ص ۱۷۹).

از نظر فقهی نمی‌توان بر مرسله اعتماد کرد. از سوی دیگر، ظاهراً صاحب عروة الوثقی نخستین کسی است که متعرض مسئله شده است (موسوی خویی، ۱۴۱۸، ج ۳۲، ص ۱۲۱)؛

بنابراین عمل مشهور به این مرسله نیز ثابت نیست تا جبران‌کننده ضعف سند روایت مذکور باشد.

از آیه ۶ سوره مبارکه تحریم می‌توان برای تقویت نظریه صاحب *عروة الوثقی* بهره برد. در این آیه آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست، نگه دارید؛ آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سخت‌گیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی‌کنند و آنچه را فرمان داده شده‌اند [به‌طور کامل] اجرا می‌نمایند.

مطابق آیه مذکور، هر مؤمنی وظیفه دارد مانع خود و اعضای خانواده‌اش از آتش جهنم شود. از سوی دیگر، اگر کثرت شهوت زن سبب زنا و عصیان وی گردد، جهنمی خواهد شد؛ در نتیجه شوهرش وظیفه دارد که جلوگیری کند (موسوی خویی، ۱۴۱۸، ج ۳۲، ص ۱۲۲).

ممکن است بر استدلال به آیه پیش‌گفته مناقشاتی وارد شود؛ مثلاً گفته شود «دفع منکر با رفع مقتضی آن واجب نیست»، یا گفته شود «روایاتی* که در تفسیر آیه مذکور نقل شد، میزان و حدّ این جلوگیری را امر به معروف و نهی از منکر دانسته‌اند» (ر.ک: حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۶، ص ۱۴۷). از این روایات این‌گونه برمی‌آید که زوج در قبال خانواده جز امر به معروف و نهی از منکر زبانی، وظیفه‌ای ندارد (ر.ک: موسوی خویی، ۱۴۱۸، ج ۳۲، ص ۱۲۲)؛ ولی این اشکال‌ها از قوت لازم برخوردار نیست؛ زیرا بیگانه را با همسر نباید قیاس کرد. انسان در قبال خود و اهل و عیالش مسئولیت تربیتی دارد (همان). درست است که روایات تفسیری درباره آیه مبارکه بیش از امر و نهی زبانی را نفی کرده است، ولی ظاهراً مقصود از آن نهی از توسل به روش‌های خشن است. شوهر نمی‌تواند همسرش را نهی از منکر کند و اگر نتیجه نداد، از راه تنبیه بدنی وی را از

* مانند روایت اسحاق بن عمار از عبدالاعلی مولى آل‌سام از امام صادق: «قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا جَلَسَ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ بِيكِي وَ قَالَ أَنَا عَجَزْتُ عَنْ نَفْسِي كَلَّفْتُ أَهْلِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَسْبُكَ أَنْ تَأْمُرَهُمْ بِمَا تَأْمُرُ بِهِ نَفْسُكَ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا تَنْهَى عَنْهُ نَفْسُكَ»؛ (ر.ک: حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۶، ص ۱۴۷).

منکر بازدارد؛ زیرا تنبیه بدنی پیامدهایی دارد و در حقیقت از نوع دفع منکر به منکر دیگر خواهد بود؛ بنابراین شوهر باید از راه ایجاد بستری برای ارضای مشروع نیازهای عاطفی و جنسی، مانع خروج همسر از حریم عفاف شود. این مطلب روشن است و مناقشه در آن راه ندارد.

از آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که نظریه صاحب *عروة الوثقی* و احتیاط ایشان درباره لزوم مواجهه در کمتر از چهار ماه در صورت خوف ضرر قابل دفاع است؛ حتی اگر کسی به این مطلب فتوا دهد، بعدی ندارد. این مطلب در زمان ما اهمیت مضاعفی دارد. تفاوت زمان ما با گذشته در فراوانی محرک‌های جنسی و آلودگی‌های محیطی است. زنان در محیط جامعه، در داخل خانه از راه تصاویر تلویزیونی، ماهواره‌ها و فضاهای مجازی، نظاره‌گر انواع صحنه‌های تحریک‌کننده‌اند. روشن است که آنان به غضب و کف نفس مکلف‌اند؛ ولی شوهر نیز نسبت به صیانت از همسر در قبال آسیب‌های احتمالی مسئولیت دارد؛ از این رو نمی‌توان میان حکم مسئله و زمان چهار ماه که در روایت آمده است، به صورت سلبی و ایجابی رابطه غیرقابل گسستی قائل شد.

۲. کارکردهای سلبی اصل عفاف

مقصود از کارکرد سلبی اصل عفاف، تأثیر آن در نفی لزوم عقد نکاح و انحلال آن است. نکاح، عقدی لازم است، ولی هرگاه داوم و بقای زوجیت برای زوجه خطر آلوده‌دامنی را به دنبال داشته باشد و راه‌گزینی جز طلاق نباشد، طلاق قضایی مشروعیت می‌یابد. این امر که چگونه زوجیت می‌تواند تهدیدی برای اصل عفاف باشد و این تهدید چه تأثیری بر جای می‌گذارد، به‌لحاظ فقهی بررسی خواهد شد.

۲-۱. اصل عفاف و طلاق قضایی

در حقوق اسلامی، طلاق به تقاضای زوجه در دو عنوان کلی «طلاق وکالتی» و «طلاق قضایی» جای می‌گیرد. دلیل نام‌گذاری طلاق نوع دوم به طلاق قضایی آن است که به خواست زوجه و با احراز علت طلاق، دادگاه زوج را به طلاق مجبور می‌کند. به همین دلیل به این گونه طلاق‌ها در ادبیات فقهی اصطلاحاً «طلاق حاکم» گفته می‌شود.

مشروعیت طلاق قضایی مفروض این نوشتار است و اینک مورد بحث نیست. همچنین مشروعیت طلاق قضایی به دلیل تعدد حق زن بر نفقه نیز مسلم است و از بحث کنونی خارج می‌باشد. مسئله مد نظر نوشتار پیش رو این است که به اقتضای اصل عفاف و دفع خطر آلوده‌دامنی زن، طلاق قضایی مشروع است. نویسنده معتقد است تبیین این مطلب و اثبات آن می‌تواند گره بزرگی از حقوق داخلی و رویه قضایی کشور باز کند.

۲-۱-۱. اثر اصل عفاف در طلاق زوجه غایب

هرگاه زوج غایب باشد و کسی نباشد که نفقه همسر وی را بپردازد، فقهای عظام مشروعیت دخالت حاکم را برای طلاق زن پذیرفته‌اند. اگر هیچ خبری از زنده یا مرده غایب نباشد، همسر او می‌تواند به حاکم مراجعه کند. حاکم از زمان مراجعه زن، چهار سال تعیین می‌کند و از حال زوج جست‌وجو می‌کند؛ پس اگر معلوم شد زنده است، زن باید تا بازگشت شوهر صبر کند و در این مدت اگر زوج مالی ندارد، حاکم از بیت‌المال نفقه زن را تأمین می‌کند و اگر خبری از غایب یافت نشد و نفقه زن به گونه‌ای تأمین می‌شود، واجب است زن صبر کند، در غیر این صورت، حاکم به تفریق حکم می‌کند. این مطلب با اندکی تفاوت در منابع متعدد فقهی مشاهده می‌شود (حلی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۱۷۱ / طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۸۱ / موسوی خمینی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۴۱). مشروعیت دخالت حاکم برای طلاق زوجه در فرض پیش‌گفته منصوص است (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱۱، ص ۷۰۲)* و بحثی در آن نیست، بلکه دخالت حاکم برای طلاق زوجه حاضر به دلیل ترک انفاق نیز منصوص (همان، ج ۵، ص ۵۱۲)** و مورد

* مانند روایت بریدبن معاویه از امام صادق: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْمَقْقُودِ: كَيْفَ يَصْنَعُ بِأَمْرَاتِهِ؟ ... هَلْ لِلْمَقْقُودِ مَالٌ؟ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَالٌ، أَنْفَقَ عَلَيْهَا حَتَّى يَعْلَمَ حَيَاتَهُ مِنْ مَوْتِهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ، قِيلَ لِلْوَالِي: أَنْفَقْ عَلَيْهَا، فَإِنْ فَعَلَ فَلَا سَبِيلَ لَهَا إِلَى أَنْ تَتَزَوَّجَ مَا أَنْفَقَ عَلَيْهَا، وَإِنْ لَمْ يَنْفَقْ عَلَيْهَا أَجْبَرَهُ الْوَالِي عَلَى أَنْ يَطْلُقَ ...» برید بن معاویه می‌گوید، از امام صادق علیه السلام راجع به همسر مقفود پرسیدم؛ امام فرمود: آیا برای مقفود مالی هست؟ اگر برای مقفود مال هست، از مال او به همسرش نفقه دهند تا زندگی او از مرگش مشخص شود؛ و اگر برای مقفود مال نیست، به ولی مقفود گفته شود نفقه همسرش را پرداخت نماید. پس اگر انجام داد، راهی برای زن نیست که بخواهد ازدواج کند، تا وقتی نفقه او پرداخت می‌شود؛ ولی اگر نفقه او را نمی‌پردازد، حاکم وی را مجبور می‌کند که زن را طلاق دهد.

** متن روایت این گونه است: «عَنْ أَبِي بصير قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ امْرَأَةٌ فَلَمْ يَكْسُهَا مَا يُوَارِي عَوْرَتَهَا وَ يَطْعِمُهَا مَا يَقِيمُ صُلْبَهَا كَانَ حَقًّا عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَفْرُقَ بَيْنَهُمَا: ابى بصير مى‌گوید: از امام باقر علیه السلام

فتواست (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۷۵ / موسوی خویی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۸۸ / مغنیه، ۱۴۲۱، ج ۶، ص ۵۳)؛ ولی اگر دلیل ناشکیبایی زن نفقه نباشد، بلکه می‌گوید به لحاظ جنسی توان خویشتن‌داری ندارد و در معرض فساد می‌باشد، آیا دخالت حاکم برای طلاق زوجه مشروع است؟

از ظاهر عبارت فقها در مسئله غایب مفقودالأثر این‌گونه برمی‌آید که در امور غیرمالی زن راهی برای گسست زوجیت ندارد و باید برای همیشه صبر کند؛ زیرا نوشته‌اند اگر نفقه زن تأمین می‌شود، باید صبر کند: «فَعَلَيْهَا أَنْ تَصْبِرَ أَبَدًا» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۸۱). ممکن است از بعضی روایات، عدم مشروعیت دخالت حاکم در غیر نفقه استنباط گردد؛ از جمله روایت *ابی‌الصباح کِنَانِي* از امام صادق ع درباره زنی که شوهرش چهار سال از وی غایب بوده، به او نفقه نداده است و نمی‌داند زنده بوده یا از دنیا رفته است. آیا ولیّ او به طلاق زن مجبور می‌شود؟ امام فرمود: آری! و اگر برای او ولیّ نیست، سلطان وی را مطلقه می‌سازد. راوی می‌گوید: پرسیدم اگر ولیّ بگوید من نفقه زن را می‌دهم چه؟ امام فرمود: در این صورت بر طلاق زن مجبور نخواهد شد. راوی می‌پرسد: اگر زن بگوید من خواهان چیزی هستم که زنان دیگر خواستار آنند و نمی‌توانم صبر کنم چه؟ امام فرمود: وقتی به او نفقه پرداخت می‌شود، او چنین حقی ندارد. متن بخش پایانی روایت این‌گونه است: «إِنْ قَالَتْ أَنَا أُرِيدُ مِثْلَ مَا تُرِيدُ النِّسَاءُ وَلَا أَصْبِرُ وَلَا أَقْعُدُ كَمَا أَنَا قَالَتْ لَيْسَ لَهَا ذَلِكَ وَلَا كِرَامَةَ إِذَا أَنْفَقَ عَلَيْهَا» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۱۴۸).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، در روایت مذکور با وجود درخواست زن و تصریح وی مبنی بر اینکه نمی‌تواند صبر کند، امام فرمود برای وی حق طلاق نیست؛ ولی در اعتبار روایت پیش‌گفته تردید وجود دارد. دلیل ضعف روایت مذکور، محمدبن فضیل در سند آن است که بعضی او را ضعیف (ر.ک: موسوی خویی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۸۸) و بعضی دیگر وی را ثقة دانسته‌اند (ر.ک: شبیری زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۲۹۷۳).

شنیدم که فرمود: هر کس که زنی نزد او است، پس لباسش را تهیه نکرده و خوراکش را تأمین نمی‌کند، بر امام است که میان آنان فاصله اندازد» (ابن بابویه قمی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۴۱). این روایت به لحاظ سند، معتبر و از نظر دلالت بر مطلب روشن است (نیز ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۵۱۲).

مطابق روایت دیگری، حلبی از امام صادق علیه السلام درباره مفقود پرسیده است. امام فرمود: اگر چهار سال از غیبت مفقود بگذرد، والی پیکی را گسیل می‌دارد یا نامه‌ای به منطقه‌ای که مفقود در آن منطقه غایب شده است، می‌نگارد؛ پس اگر خبری نیافت، به ولیّ او امر می‌کند که نفقه زوجه غایب را بپردازد. تا زمانی که نفقه زن پرداخت می‌شود، بر زوجیت باقی خواهد ماند. راوی می‌پرسد: زن می‌گوید من خواهان چیزی هستم که زنان طالب آنند. امام در پاسخ فرمود: او چنین حقی ندارد و کرامت نیست؛ پس اگر ولیّ زوج یا وکیل او به زن نفقه ندهد، حاکم بر او امر می‌کند که او را طلاق دهد و طلاق در این صورت واجب خواهد بود. بخشی از روایت مذکور بدین شرح است: «فَإِنِّي أُرِيدُ مَا تُرِيدُالنِّسَاءُ قَالَ لَيْسَ ذَلِكَ لَهَا وَ لَأَكْرَمَةٌ...» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۱۴۷).

این روایت معتبر بوده، از شرایط حجیت برخوردار است؛ به همین دلیل بعضی به آن عمل کرده‌اند و مطابق آن فتوا داده‌اند (موسوی خویی، ۱۴۱۸، ج ۳۲، ص ۳۴۵). بر خلاف روایت پیش‌گفته، روایت دوم به لحاظ معرضیت فساد، مطلق است و قید «وَلَأَصْبِرُ» در آن دیده نمی‌شود؛ به همین دلیل اطلاق آن به ادله نفی ضرر مقید می‌گردد. در بعضی استفتائات که از امام خمینی به عمل آمد، ایشان دخالت حاکم و طلاق قضایی را برای دفع حرج زوجه و پیشگیری از فساد مشروع خوانده‌اند. استفتا شامل پرسش‌هایی است که عیناً ذکر می‌شود:

۱. درباره زوجه‌ای که همسرش مفقود شده، اگر علم پیدا شد به اینکه فحش بی‌فایده است، آیا مَضیّ اربع سنه (گذشت چهار سال) لازم است و موضوعیت دارد یا خیر؟
 ۲. آیا مَضیّ اربع سنه شرط است بعد از رفع امر به حاکم باشد یا مطلقاً، ولو قبل از رجوع کافی است؟ ...

۳. آیا عسرو حرج در این باب هم باعث جواز طلاق برای حاکم می‌شود (مخصوصاً اگر غیبت به وسیله رفتن و فرارکردن خود زوج باشد یا موردی که مُنْفَقی نیست که نفقه زوجه را بدهد) یا اینکه عسرو حرج مربوط به غیر این مقام از موارد حضور زوج است که بر فرض جواز بشود قبل از چهار سال هم طلاق داد؟ و این مطلب مختار مرحوم سید است در مسئله ۳۳ از مسائل عده وفات ملحقات عروه.

امام خمینی در پاسخ به پرسش‌های مذکور این‌گونه بیان می‌دارد:

در صورتی که زوجه برای نداشتن شوهر در حرج است - نه از جهت نفقه - به طوری

که در صبرکردن معرضیت فساد است، حاکم پس از یأس، قبل از مُضی مدت چهار سال می‌تواند طلاق دهد، بلکه اگر در مدت مذکور نیز در معرض فساد است و رجوع به حاکم نکرده است، جواز طلاق برای حاکم بعید نیست در صورت یأس (خمینی، ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۱۴۴-۱۴۵).

مستند به فتوای مذکور، شورای عالی قضایی نیز بخشنامه‌ای صادر نمود و محاکم را ملزم کرد تقاضای طلاق همسران مفقودان جنگ را بپذیرند و مورد رسیدگی قرار دهند و احياناً به استناد فتوای امام خمینی حکم طلاق صادر نمایند.* در توجیه فتوای امام خمینی با وجود روایات پیش‌گفته می‌توان بیان داشت که روایات مذکور به حالتی ناظر است که هنوز وضعیت زوج مشخص نیست و امید بازگشت وی می‌رود یا برای زن، خوف فساد نیست و وی قادر به تحمل است. در این صورت با تقضای طلاق وی موافقت نمی‌شود؛ ولی اگر امیدی به بازگشت زوج نباشد یا زوجه در معرض فساد باشد، حاکم با تقضای طلاق وی موافقت می‌کند.

۲-۱-۲. اثر اصل عفاف در طلاق زوجه حاضر

در برخی موارد زوج حاضر است، ولی نیاز جنسی زوجه تأمین نمی‌شود و وی ممکن است در معرض فساد باشد؛ به این دلیل که زوج ناشز است و از ایفای وظیفه همسری امتناع می‌ورزد یا به این دلیل که بیمار بوده و از نظر جنسی ناتوان است. نخست تمایز این حالت از یکدیگر تبیین می‌گردد و پس از بازخوانی نظریه‌ها، ادله فقهی آن بررسی خواهد شد.

* متن بخشنامه به شرح ذیل است:

در مورد زوجه مفقود عنها زوجها، همچنین با توجه به فتوای «... در صورتی که زوجه برای نداشتن شوهر در حرج است، نه از جهت نفقه، به‌طوری که در صبرکردن معرضیت فساد است، حاکم پس از یأس، قبل از مضی چهار سال می‌تواند طلاق دهد، بلکه اگر در مدت مذکور نیز در معرض فساد است و رجوع به حاکم نکرده است، جواز طلاق برای حاکم بعید نیست در صورت یأس» و با توجه به نامه مذکور شورای نگهبان، اطلاق ماده ۱۰۲۳ قانون مدنی مانع از استماع دعوی عسرو حرج بر فروع مذکور نیست؛ فلذا محاکم می‌توانند این قبیل دعاوی را با توجه به مسئله ۱۱ و ۱۵ تحریرالوسیله، کتاب الطلاق، مبحث عده وفات و مسئله فوق‌الذکر حسب مورد رسیدگی و عندالإقتضا حکم طلاق صادر نمایند (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۷۵).

۲-۱-۲-۱. بررسی شقوق مسئله

با توجه به مطالب پیش گفته، گاهی عدم ایفای وظیفه همسری به دلیل امتناع یا نشوز زوج است. نشوز، خروج از طاعت است (حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۲۸۲)؛ یعنی ارتفاع هر یک از زوجین از اطاعت صاحب خود در اموری که بر وی واجب شده است (حلی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۹۱)؛ بنابراین نشوز، امتناعی آگاهانه، ارادی و متمرّدانه در ایفای وظایف همسری است.

گاهی علت عدم ایفای وظیفه همسری، عجز یا ناتوانی زوج است. در این حالت وی به دلیل وجود نوعی اختلال جنسی به ایفای وظیفه همسری قادر نیست. اصطلاح اختلال جنسی (Sexual Dysfunction) به ناتوانی در مقاربت موفق و رضایت بخش اشاره دارد. بعضی آن را به غیرعادی بودن پاسخ یا واکنش جنسی فرد تعریف کرده‌اند (Krauss and Halgin, p.228). شاید مناسب‌ترین تعبیر برای این معنا اصطلاح «کژکاری جنسی» باشد که در بعضی ترجمه‌ها دیده می‌شود (سیدمحمدی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۳۶). کژکاری یا اختلال جنسی، مشکلاتی است که در یک یا چند مرحله از مراحل آمیزش جنسی بروز می‌کند و سبب کاهش لذت جنسی یا عدم دستیابی به اوج لذت جنسی می‌شود. اختلال جنسی در برخی مصادیق به ناتوانی جنسی منجر می‌گردد و با وجود آن، فرد به ایفای وظیفه زناشویی قادر نیست.

از آنچه بیان شد، تمایز دو آسیب نشوز و ناتوانی روشن می‌شود. حال پرسشی که در هر دو مورد مطرح می‌شود اینکه اگر زنی به خویشتن‌داری قادر نباشد و در معرض فساد باشد و برای حاکم نیز ثابت شود، با تقاضای طلاق وی برای پیشگیری از فساد می‌تواند موافقت کند و حکم به طلاق دهد یا خیر؟

نخست به بعضی نظریه‌های فقهی اشاره خواهیم کرد و سپس ادله مورد بحث را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۲-۱-۲-۲. بازخوانی نظریه‌های فقهی

بعضی فقها دخالت حاکم را برای طلاق زوجه در فرض ناتوانی زوج مشکل دانسته‌اند؛ برای نمونه، به استفتایی در این باره و پاسخ آن اشاره می‌شود:

زنی چند سالی را با شوهرش سر کرده، شوهر در اثر حادثه دچار قطع نخاع شده و توانایی جنسی خود را کلاً از دست داده است. زن به دادگاه مراجعه و به لحاظ وجود عسر و حرج ناشی از احتمال خطر ارتکاب به فعل حرام، تقاضای طلاق نموده است. مستدعی است بفرمایید که با فرض ثبوت ناتوانی جنسی فعلی در مرد؛ اولاً، راه اثبات ادعای حرجی بودن زن شرعاً چگونه می‌باشد؟ ثانیاً، دادگاه به صرف اظهار نظر زن نسبت به عسر و حرج و در معرض ارتکاب حرام بودن او می‌تواند اجازه طلاق حرجی بدهد یا خیر؟

پاسخ برخی فقها به پرسش مذکور این گونه است:

بر فرض سؤال، جواز دخالت حاکم و طلاق زوجه مشکل است. به نحوی باید زوج را راضی به طلاق نمود (موسوی گلپایگانی، ۱۳۸۲، ص ۳۸-۳۹ / صافی گلپایگانی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۷۶).

همچنین در پرسشی مشابه این گونه آمده است:

در مورد طلاق حرجی که از سوی زوجه تقاضا شده است و زوج هم موافقت ندارد و نیز مورد از مواردی نیست که زوج احدالأمیرین، یعنی طلاق یا پرداخت نفقه امتناع نموده باشد، بلکه از مواردی می‌باشد که زندگی برای زوجه غیرقابل تحمل است (و به اصطلاح مشقت غیرقابل تحمل برای زوجه است)، آیا حاکم می‌تواند اجازه طلاق برای وی صادر نماید یا خیر؟ و بر فرض جواز اجازه طلاق آیا نوع طلاق مذکور رجعی می‌باشد یا بائن؟

متن پاسخ بعضی فقها به پرسش مزبور چنین است: «جواز الزام زوج بر طلاق به عنوان حرجی بودن زندگی زوج با زوجه در صورتی که زوج قادر بر رفع حرج نباشد، مشکل است، ...» (گلپایگانی، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۴۳).

از متن پرسش و پاسخ این گونه برمی‌آید که طلاق قضایی، ویژه مواردی است که زوج از عمل به وظایف همسری امتناع می‌کند و به اصطلاح ناشزه است؛ ولی اگر زوج ناتوان از ایفای وظیفه همسری باشد، مشمول ادله نفی حرج نمی‌شود و به همین دلیل دخالت حاکم برای طلاق زوجه مشروعیت ندارد.

۲-۱-۲-۳. بررسی ادله فقهی

از ادله متعددی ممکن است مشروعیت دخالت حاکم برای طلاق زوجه در فروض

مورد بحث استنباط گردد. مهم‌ترین آن آیات دال بر منع امساک ضرری و ادله نفی ضرر و نفی حرج است:

۱. در آیات متعددی از قرآن کریم، زوج از امساک ضرری همسر نهی شده است؛ مهم‌ترین آن، آیه ۲۳۱ سوره مبارکه بقره است. این آیه درباره طلاق و خطاب به زوج فرموده است:

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا ...: هنگامی که زنان را طلاق دادید و مدت آنان سر رسید، یا به طرز صحیح آنها را نگه دارید یا به طرز پسندیده‌ای آنها را رها سازید! و هیچ‌گاه به خاطر زیان‌رساندن و تعدی کردن، آنها را نگه ندارید! و کسی که چنین کند، به خویشان ستم کرده است.

همانند بیان مذکور در سوره مبارکه بقره: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ...» (بقره: ۲۲۹) و سوره مبارکه طلاق دیده می‌شود: «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ...» (طلاق: ۲). هرچند مفاد آیات خاص است، ولی از آن حکم عام و قاعده کلی استنباط می‌گردد و آن اینکه هر کس در ارتباط با زندگی مشترک خویش ناچار است یکی از دو راه را در پیش گیرد؛ یا به‌طور کامل به حقوق زوجیت قیام کند، یا همسرش را رها کند تا به راه خود برود:

والذی يظهر من هذه الآيات الكريمة هو أنها في صدد بيان حكم كبروى و هو أن كل شخص بالنسبة إلى حياته الزوجية لا بد له من سلوك أحد طريقتين ... (حلى، ۱۴۱۵، ص ۱۸۶).

شهید مطهری نیز از این نظریه دفاع کرده، در جهت تقویت مبانی آن کوشیده است. وی در این باره نوشته است:

بعضی از فقها از همین‌جا دچار لغزش شده، خیال کرده‌اند این آیات مخصوص مردانی است که می‌خواهند در عده رجوع کنند. خیر! این آیات تکلیف همه مردان را در هر حال در برابر همسرشان روشن می‌کند (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۱۹، ص ۲۹۰).

وی می‌افزاید:

مردی که همسرش را در علقه زوجیت خود نگه می‌دارد، ولی به حقوق وی اعتنا نمی‌کند و او را معلق و معطل نگه می‌دارد، از اختیار خود در حق طلاق سوء استفاده

می‌کند و این مشکل به دست حاکم و از طریق طلاق قضایی به سهولت قابل حل است (همان، ص ۲۸۷).

سپس با انتقاد از کسانی که حق طلاق زوج را مطلق می‌پندارند و معتقدند زن باید بر مشکلات ناشی از سوء رفتار شوهر بسوزد و بسازد، می‌نویسد:

به عقیده اینجانب این طرز تفکر با اصول مسلم اسلام تضاد قطعی دارد. دینی که همواره دم از عدل می‌زند، «قیام به قسط» یعنی برقراری عدالت را به عنوان یک هدف اصلی و اساسی همه انبیا می‌شمارد ... چگونه ممکن است برای چنین ظلم فاحش و واضحی چاره‌اندیشی نکرده باشد! (همان، ص ۲۸۷).

شواهد متعددی وجود دارد که نظریه مذکور را تأیید می‌کند:

۱. تعبیر «لَا تُسْكُوهُنَّ ضَرَارًا لِّتُعْتَدُوا» در بخشی از آیات پیش گفته مؤید کلی بودن حکم آیه است (ر.ک: حلی، ۱۴۱۵، ص ۱۸۷). این بخش آیه مبارکه به منزله تعلیلی است که علت لزوم امساک به معروف یا تسریح به احسان را بیان می‌دارد؛ زیرا حالت سوم، همان امساک اضرائی است که قرآن کریم آن را نهی کرده است.

۲. قرآن کریم غیر از آیات مورد بحث، در آیات متعدد دیگری ضرر رساندن به غیر را در روابط اجتماعی و خانوادگی ممنوع کرده است؛ مانند ممنوعیت وصیت اضرائی (ر.ک: نساء: ۱۲)، لزوم تخریب مسجد ضرار (ر.ک: توبه: ۱۰۷)، نهی از تضرر مادر یا پدر به خاطر طفل (ر.ک: بقره: ۲۳۳) و نهی از اضرار به مطلقه در دوران عده (ر.ک: طلاق: ۶). از این آیات می‌توان قاعده کلی منع اضرار به غیر در روابط اجتماعی و خانوادگی را استنباط کرد.

۳. از بعضی روایات نیز می‌توان کلی بودن حکم مذکور در آیات را استنباط کرد؛ از جمله روایت صحیحه *ابی‌مریم* از امام باقر^ع درباره ایلاء است. * آن حضرت با استناد به آیه مورد بحث فرمود: «زوج مؤلی پس از چهار ماه میان امساک به معروف یا تسریح به احسان مخیر می‌شود» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۶، ص ۱۳۲). همچنین *عمر بن حنظل* از امام صادق^ع درباره مردی پرسید که به دیگری وکالت داد تا زنی را برای وی خواستگاری و

* برخی فقها از این روایت به صحیحه تعبیر کرده‌اند (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۱۴ / شبیری زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۲۹۶۶).

عقد کند، ولی بر این توکیل شاهی نیست. پس از عمل به مفاد وکالت و اجرای عقد نکاح، مرد وکالت را انکار کرد. مطابق پاسخ امام علیه السلام با توجه به اینکه توکیل ثابت نشده است و هیچ شاهی نیز بر آن نیست و مرد نیز آن را انکار می‌کند، زن بر مبنای اصل عدم زوجیت می‌تواند ازدواج کند، ولی مرد که واقعاً وکالت داده، موظف است زن را طلاق دهد. دلیل امام در این حکم، آیه منع امساک ضرری است (ابن‌بابویه قمی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۸۵). این اسشتهادها به روشنی می‌فهماند که آیات مورد بحث درصدد بیان حکم کلی است (شبییری زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۲۹۷۹).

بعضی معروف در آیات مزبور را به نفقه بازگردانده‌اند و تطبیق آن را به امور جنسی نفی کرده‌اند: آیه مبارکه ناظر به وجوب طلاق بر زوج در صورت ترک امور جنسی نیست، بلکه طلاق وقتی واجب است که شوهر از قیام به نفقه زوجه خودداری نماید (موسوی خویی، ۱۴۱۸، ج ۳۲، ص ۳۴۴). برای تأیید این نظر به روایت *ابی‌الصباح کینانی* و روایت حلبی از امام صادق علیه السلام استناد شده است که اصل روایات پیش‌تر ذکر شد. استناد به روایات مذکور برای تخصیص اطلاق آیه به نفقه تمام نیست. در هر دو روایت، صحبت از این است که ولی یا وکیل غایب جز درباره نفقه نمی‌توانند زوجه غایب را طلاق دهند. نمی‌توان از راه تنقیح مناط و الغای خصوصیت، حکم آن را به حاضر تسری داد و نتیجه گرفت که اجبار زوج حاضر به طلاق در امور غیرمالی نادرست است (ر.ک: شبییری زنجانی، ۱۴۱۹، ج ۹، ص ۲۹۷۳)؛ زیرا میان مورد روایات با مسئله مورد بحث از جهاتی تفاوت وجود دارد؛ جهت نخست این است که مشکل زوجه غایب موقتی است و با بازگشت غایب مرتفع می‌گردد، در حالی که مشکل زوجه حاضر ممکن است این‌گونه نباشد. اگر زوج حاضر با وجود قدرت بر ایفای وظیفه، عصیان و امتناع می‌کند یا ناتوان است و درمان وی ممکن نباشد، مشکل زوجه با انتظار مرتفع نمی‌گردد و چاره‌ای جز طلاق حاکم باقی نمی‌ماند. جهت دوم اینکه در مسئله طلاق زوجه غایب، حق زوجه با حق زوج در تقابل و تزامم است؛ ازاین رو شارع مقدس، جانب زوج را رعایت کرده است. غایب دستش کوتاه می‌باشد و ممکن است برگردد، ولی در مسئله مورد بحث ما این‌گونه نیست. زوج حاضر است و با وجود قدرت، لجاجت می‌کند و همسرش را مورد آزار و اضرار قرار می‌دهد یا ناتوان از ایفای وظیفه است و درمان وی ممکن

نیست یا از درمان خویش امتناع می‌کند. در این موارد تزامم حقوقی در کار نیست (همان، ص ۲۹۷۳-۲۹۷۴).

ممکن است گفته شود میان ناتوانی و نشوز تفاوت وجود دارد. در فرضی که زوج با وجود توانایی از ایفای وظیفه همسری خودداری می‌کند، رفتار وی اضراری است و حاکم وی را به اصلاح رفتار یا طلاق همسر مجبور می‌کند، ولی در فرض ناتوانی زوج، هرچند زوجه در ضرر است، زوج قصد اضرار ندارد؛ همچنین ناتوان به رفع منشأ ضرر قادر نیست و به همین دلیل اجبار بی‌فایده است؛ بنابراین اجبار شوهر ناتوان، به امساک به معروف یا تسریح به احسان، صحیح نیست.

در پاسخ به اشکال مذکور باید گفت:

۱. بعضی فقها در مورد عیب عنّه با استناد به آیات مورد بحث برای زوجه حق فسخ قائل شده‌اند (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷، ص ۳۵۵). عنین از روی عجز به ایفای وظیفه زناشویی قادر نیست و به همین دلیل از نظر آنان در شمول آیات، تفاوتی میان نشوز یا عجز شوهر نیست.

۲. حتی اگر در شمول آیات بر عجز یا ناتوانی شوهر تردید شود، از ادله نفی ضرر و نفی حرج می‌توان به چنین نتیجه‌ای دست یافت؛ زیرا از این ادله قواعد عامی استنباط می‌گردد و تخصیص آن به حالت نشوز زوجه موجه به نظر نمی‌رسد. به همین دلیل بعضی در مورد حاضر، معسر از انفاق به همسر به استناد قواعد نفی ضرر و حرج طلاق حاکم را پذیرفته‌اند (ر.ک: طباطبایی یزدی، [بی‌تا]، ص ۷۵).

نکته مهمی که باید توجه شود، تفاوت میان نیاز مالی و غیرمالی زوجه است. تکالیف مالی قائم به شخص نیست و با فرض اعسار زوج، حکومت می‌تواند و بلکه باید نفقه زوجه را تأمین کند (نجفی، [بی‌تا]، ص ۱۰۵) و در این صورت، اجبار زوج به طلاق یا حکم به انحلال نکاح موجه به نظر نمی‌رسد و با اصل بقا یا استحکام خانواده ناسازگار است، ولی امور غیرمالی زناشویی قائم به شخص است و اگر زوج نخواهد یا نتواند آن را ایفا کند و زوجه در معرض فساد باشد، چاره‌ای جز مفارقت نیست. ممکن است اشکال شود که اجبار زوج به طلاق نیز به ضرر و حرج وی منجر می‌گردد و در صورت تعارض میان ضرر زوجه با ضرر زوج، هر دو ساقط می‌گردد و حق زوج در

طلاق به حال خود باقی می‌ماند. در پاسخ این اشکال خواهیم گفت که وضعیت زوجه در مقایسه با خطر آلوده‌دامنی زوجه، ضرر اخف محسوب می‌گردد. به عبارت دیگر، آلوده‌دامنی زوجه ضرری مهم‌تر از مشکلات زوج بر اثر طلاق است و در فرض تعارض بر آن ترجیح خواهد داشت.

۲-۲. اصل عفاف و طلاق خلع

طلاق خلع ویژه مواردی است که زن از شوهر کراهت دارد و با بذل مال، از شوهرش طلاق می‌گیرد. از جمله کاربردهای اصل عفاف، تأثیر آن در وجوب خلع بر زوج در شرایط خاص است. در ادامه نوشتار، پس از تبیین نظریه‌های فقهی درباره حدود اختیار زوج در طلاق خلع، نظریه وجوب خلع به دلیل دفع منکر بررسی خواهد شد.

۲-۲-۱. بررسی نظریه‌ها درباره حدود اختیار زوج در طلاق خلع

در مورد اختیار زوج در خلع به علت کراهت زوجه، سه دیدگاه متفاوت وجود دارد که نظریات موجود همراه با نمایندگان هر یک در ذیل می‌آید:

یکم، نظریه عدم وجوب: بیشتر فقهای امامیه، خلع را در هیچ حالتی بر زوج واجب ندانسته‌اند (ر.ک: اسدی حلی، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۳۸۳). این نظریه میان انواع کراهت به لحاظ شدت و ضعف تفاوتی قائل نیست و در هر حال زوج را در پذیرش یا رد درخواست زوجه مبنی بر طلاق مخیر می‌داند (ر.ک: حلی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۴۰). علامه پس از طرح مسئله و اشاره به اختلاف موجود، نظریه عدم وجوب را برمی‌گزیند و در توجیه آن می‌نویسد: «زیرا اصل، براءت ذمه زوج است» (اسدی حلی، ۱۳۱۳، ج ۷، ص ۳۸۳).

دوم، نظریه وجوب مطلق: بر خلاف نظریه مشهور، بعضی معاصران به وجوب مطلق طلاق خلع بر زوج قائل‌اند (ر.ک: صانعی، ۱۳۸۶، ص ۱۱). این نظریه میان مراتب کراهت تفاوتی قائل نیست و معتقد است همین که زوجه از شوهر اظهار کراهت نماید و حاضر به بذل مال باشد، بر زوج واجب است وی را طلاق دهد.*

* از نویسنده، مقاله‌ای با عنوان «حدود اختیار زوج در طلاق خلع» پیش از این منتشر شده است و در آن مسئله مورد بحث به تفصیل بررسی و نظریه وجوب مطلق خلع نقد شده است (ر.ک: هدایت‌نیا، ۱۳۹۱، ص ۷۵).

سوم، نظریه وجوب مشروط: بعضی فقها طلاق خلع را در صورت شدت کراهت یا بیزاری زوجه از شوهر واجب دانسته‌اند. نظریه وجوب مشروط را ظاهراً شیخ طوسی نخستین بار مطرح کرده است. وی در این باره گفته است:

و أما يجب الخلع اذا قالت المرأة لزوجها: انی لا اطیع لك امرأ، و لا اقیم لك حدأ، و لا اغتسل لك من جنابة، و لأ و طئن فراشك من تكرهه ان لم تطلقنی. فمتی سمع منها هذا القول، او علم من حالها عصیانه فی شیء من ذلك و ان لم تنطق به، و جب علیه خلعها: در صورتی که زوجه به شوهرش بگوید اگر مرا طلاق ندهی، من از تو اطاعت نمی‌کنم و برای تو غسل جنابتی نخواهم کرد و بسترت را برای کسی آماده می‌کنم که تو خوش نداری؛ پس هرگاه زوج این سخن را از زوجه شنید یا از حال او پی‌برد که وی در یکی از این امور معصیت می‌کند، ولو بر زبان نیاورده باشد، واجب است بر او که زوجه را خلع نماید و وی را طلاق دهد (طوسی، [بی‌تا]، ص ۵۲۹).

شیخ طوسی در این نظریه تنها نیست و جمع دیگری نیز همین این نظر را اختیار کرده‌اند (حلبی، ۱۴۰۳، ص ۳۰۷ / ابن‌زهره حلبی، ۱۴۱۷، ص ۳۷۴ / طوسی، ۱۴۰۸، ص ۳۳۱).

۲-۲-۲. مبنای فقهی نظریه وجوب خلع

مبنای فقهی لزوم خلع بر زوج در فرض بیزاری یا نفرت زوجه «دفع منکر» است. در حالت نفرت زوجه، وی با شوهر به رضایت جنسی دست نمی‌یابد. روشن است که اجبار زوجه به تمکین - اگر به لحاظ فقهی مشروع باشد - فقط به کامجویی شوهر می‌انجامد؛ بنابراین در فرض انزجار زوجه از شوهر، خوف آلودگی اخلاقی زن جدی است و برای پیشگیری از فساد، زوج باید همسرش را طلاق دهد. هرچند بعضی بر شیخ طوسی در این مطلب خُرده گرفته‌اند، ولی از بیان منتقدان این گونه برمی‌آید که مقصود آنان نفی وجوب طلاق خلع است، نه لزوم انحلال نکاح؛ زیرا نوشته‌اند: «طریق دفع منکر، منحصر در خلع نیست و شوهر می‌تواند همسرش را بدون فدیة طلاق دهد» (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۹، ص ۴۱۱ / اسدی حلی، ۱۴۱۳، ج ۷، ص ۳۸۳).

روشن است که با فرض درمان‌پذیری آسیب بیزاری، وجهی برای وجوب طلاق خلع باقی نمی‌ماند، ولی با احراز بیزاری زن از شوهر و عدم امکان درمان آسیب مورد نظر به لحاظ پزشکی یا روان‌پزشکی، حق با شیخ طوسی و همفکران اوست. حقوق

نمی‌تواند بی‌اعتنا به اصل عفاف، زن را به ماندن در خانه شوهر و حفظ علقه زوجیت مجبور کند و باید شوهر را ملزم کند که همسرش را رها نماید.

نتیجه

مسئله بررسی شده در این تحقیق، آثار یا کارکردهای اصل عفاف در فقه و حقوق خانواده بوده است. نتایج بررسی‌های به عمل آمده در دو مبحث کارکرد ایجابی و سلبی اصل عفاف به شرح ذیل است:

۱. به لحاظ ایجابی، خوف فساد موجب وجوب ثانوی نکاح می‌گردد، در حالی که در شرایط عادی عقد نکاح واجب نیست. همچنین خوف فساد مقتضی آن است که شوهر به مطالبات جنسی همسرش پاسخ دهد، در حالی که در شرایط عادی، حق زوجه بر واقعه چهار ماه یک بار است.

۲. به لحاظ سلبی، خوف فساد موجب مشروعیت دخالت حاکم برای طلاق زوجه می‌گردد؛ مانند زنی که شوهرش غایب، زنده یا مرده بودنش نامعلوم باشد؛ زنی که شوهرش حاضر، ولی ممتنع از ایفای وظیفه همسری یا بیمار و ناتوان از آن باشد. همچنین خوف فساد در فرض شدت کراهت یا بیزاری زن از شوهر سبب وجوب خلع بر شوهر می‌گردد.

به‌طور کلی در مواردی که زوج نمی‌تواند به نیاز جنسی همسرش پاسخ دهد و زوجه قادر به خویشتن‌داری نباشد و در معرض فساد و وقوع در معصیت باشد، طلاق حاکم مشروعیت می‌یابد.

منابع

- * قرآن کریم.
- ** سید رضی، محمد؛ نهج البلاغة؛ ج ۱، قم: مؤسسه نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق.
۱. ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، محمد بن علی؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۳ق.
۲. ابن براج طرابلسی، قاضی عبدالعزیز؛ المهذب؛ ج ۲، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۶ق.
۳. ابن زهره حلبی، حمزة بن علی؛ غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع؛ قم: مؤسسه امام صادقؑ، ۱۴۱۷ق.
۴. ابن فارس، احمد؛ معجم مقائیس اللغة؛ ج ۱، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۴۰۴ق.
۵. اسدی حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر؛ مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة؛ ج ۹، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۳ق.
۶. —؛ تحریر الأحكام الشرعیة علی مذهب الإمامیة؛ قم: مؤسسه امام صادقؑ، ۱۴۱۸ق.
۷. اسدی حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر؛ قواعد الأحكام فی معرفة الحلال والحرام؛ ج ۳، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۳ق.
۸. اصفهانی، محمد حسین کمپانی؛ حاشیة کتاب المکاسب؛ ج ۲، چ ۱، قم: أنوار الهدی، ۱۴۱۸ق.
۹. انصاری دزفولی، مرتضی بن محمد امین؛ کتاب النکاح؛ چ ۱، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق.

۱۰. بحرانی، یوسف بن احمد؛ الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة؛ ج ۲۳، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۵ق.
۱۱. جزیری غروی، عبدالرحمن؛ الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت علیهم السلام؛ ج ۴، چ ۱، بیروت: دارالتقلین، ۱۴۱۹ق.
۱۲. جوهری، اسماعیل بن حماد؛ الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية؛ چ ۱، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ق.
۱۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعة؛ ج ۱۶، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۱۴. حسینی سیستانی، سیدعلی؛ منهاج الصالحین؛ ج ۳، چ ۵، قم: دفتر حضرت آیت الله سیستانی، ۱۴۱۷ق.
۱۵. حلّی (ابن ادیس حلّی)، محمد بن منصور؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛ ج ۲، چ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۰ق.
۱۶. حلّی (محقق حلّی)، جعفر بن حسن؛ المختصر النافع فی فقه الإمامیة؛ چ ۶، قم: مؤسسه المطبوعات الدینیة، ۱۴۱۸ق.
۱۷. —؛ شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام؛ ج ۲، چ ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۱۸. خمینی، سیدروح الله؛ استفتانات؛ ج ۲، چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۲۲ق.
۱۹. —؛ تحریر الوسيلة؛ ج ۲، چ ۱، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم، [بی تا].
۲۰. خوانساری، سیداحمد؛ جامع المدارک؛ چ ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان للطباعة والنشر، ۱۴۰۵ق.
۲۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ چ ۱، لبنان: دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
۲۲. ساراسون، اروین جی. و باربارا آر. ساراسون؛ روان شناسی مرضی مشکل رفتار غیر انطباقی، ترجمه بهمن نجاریان و همکاران؛ تهران: انتشارات رشد، ۱۳۹۰.

۲۳. سبحانی تبریزی، جعفر؛ نظام النکاح فی الشریعة الاسلامیة الغراء؛ ج ۱، چ ۱، قم: [بی نا]، [بی تا].
۲۴. سبزواری، سید عبدالاعلیٰ؛ مہذب الأحکام؛ ج ۴، قم: مکتبہ آیة اللہ السید السبزواری، ۱۴۱۳ق.
۲۵. سید محمدی، یحییٰ؛ آسیب شناسی روانی؛ چ ۹، تهران: نشر روان، ۱۳۹۱.
۲۶. شبیری زنجانی، سید موسیٰ؛ کتاب نکاح؛ ج ۱، چ ۱، قم: مؤسسہ پژوهشی رأی پرداز، ۱۴۱۹ق.
۲۷. صافی گلپایگانی، لطف اللہ؛ جامع الأحکام؛ ج ۲، چ ۴، قم: مؤسسہ انتشارات حضرت معصومہ علیہ السلام، ۱۴۱۷ق.
۲۸. صانعی، یوسف؛ وجوب طلاق خلع بر مرد؛ چ ۱، قم: انتشارات میثم تمّار، ۱۳۸۶.
۲۹. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم؛ العروۃ الوثقی؛ ج ۲، چ ۱، قم: کتابفروشی داوری، ۱۴۱۴ق.
۳۰. —؛ تکملة العروۃ الوثقی؛ ج ۱، چ ۱، قم: کتابفروشی داوری، [بی تا].
۳۱. طباطبائی، سید علی؛ ریاض المسائل؛ چ ۱، مؤسسۃ آل البیت علیہم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۸ق.
۳۲. طریحی، فخرالدین؛ مجمع البحرين؛ چ ۳، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۴۱۶ق.
۳۳. طوسی، محمد بن حسن؛ الخلاف؛ ج ۴، چ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابستہ بہ جامعہ مدرسین حوزہ علمیه، ۱۴۰۷ق.
۳۴. —؛ المبسوط فی فقہ الإمامیة؛ ج ۴، چ ۳، تهران: المکتبۃ المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریہ، ۱۳۸۷.
۳۵. —؛ النہایة فی مجرد الفقہ والفتاوی؛ چ ۲ بیروت: دارالکتب العربیہ، ۱۴۰۰ق.
۳۶. —؛ تہذیب الأحکام؛ ج ۷، چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیہ، ۱۴۰۷ق.
۳۷. طوسی، محمد علی بن حمزہ؛ الوسیلة إلی نیل الفضیلة؛ چ ۱، قم: انتشارات کتابخانہ آیت اللہ مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
۳۸. عاملی (شہید ثانی)، زین الدین بن علی؛ مسالک الأفہام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ ج ۷، چ ۱، قم: مؤسسۃ المعارف الإسلامیہ، ۱۴۱۳ق.

۳۹. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ ج ۲، قم: نشر هجرت، ۱۴۱۰ق.
۴۰. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج ۱۱، چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۴۱. مرعشی نجفی، سید شهاب الدین؛ منهاج المؤمنین؛ ج ۲، چ ۱، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.
۴۲. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج ۱۹، چ ۶، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۴.
۴۳. معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه؛ مجموعه بخشنامه ها؛ چ ۱، قم: مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، ۱۳۸۲.
۴۴. مغنیه، محمد جواد؛ فقه الإمام الصادق (ع)؛ ج ۶، چ ۲، قم: نشر مدینه العلم، ۱۴۱۰ق.
۴۵. موسوی خویی، سید ابوالقاسم؛ منهاج الصالحین؛ ج ۲، چ ۲۸، قم: نشر مدینه العلم، ۱۴۱۰ق.
۴۶. —؛ موسوعة الإمام الخوئی؛ ج ۳۲، چ ۱، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، ۱۴۱۸ق.
۴۷. موسوی گلپایگانی، محمدرضا؛ مجمع المسائل؛ چ ۱، قم: دارالقرآن، ۱۳۸۲.
۴۸. نجفی، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ چ ۷، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۴۹. هالجین، ریچار پی. و سوزان کراس دیتنورن؛ آسیب شناسی روانی، ترجمه یحیی سید محمدی؛ ج ۲، چ ۱۱، تهران: نشر روان، ۱۳۹۱.
۵۰. هدایت نیا، فرج الله؛ «اصل منع امساک اضرائی در روابط خانوادگی»، تماشگاه راز؛ ش ۲، تابستان ۱۳۹۱.
۵۱. —؛ «حدود اختیار زوج در طلاق خلع»، ندای صادق (فقه و حقوق خانواده)؛ ش ۵۶، بهار و تابستان ۱۳۹۱.

52. Richard P. Halgin and Susan Krauss Whitbourne; **Abnormal Psychology: Clinical Perspectives on Psychological Disorders**, Sixth edition, McGraw-HILL, New York, 2010, (246- 228).